

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا
سال بیست و چهارم، دوره جدید، شماره ۲۲، پیاپی ۱۱۲، تابستان ۱۳۹۳

تأثیرات تنش میان صفویه و عثمانی بر جایگاه امیرنشین اردلان

قباد منصوربخت^۱

مدرس سعیدی^۲

تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۱۶

تاریخ تصویب: ۹۳/۲/۳۱

چکیده

تا پیش از تشکیل دولت مدرن و پیدایش حکومت متمرکز در ایران، میزان قدرت و ضعف حکام محلی و رابطه‌ی آنان با حاکمیت مرکزی همواره تابعی معکوس از افزایش یا کاهش قدرت حکومت مرکزی به شمار می‌آمد. با تأسیس دولت مقتدر صفوی و تسلط آنان بر نقاط مختلف ایران، به تدریج بسیاری از خاندان‌های حاکم محلی از اریکه‌ی قدرت به زیر کشیده شدند؛ اما برخلاف قاعده‌ی معمول، خاندان محلی اردلان نه تنها از صحنه‌ی قدرت خارج نشدند، بلکه قدرتشان در نیمه‌ی نخست دوره‌ی صفوی، سیر صعودی یافت. این تحقیق به روش توصیفی و تحلیلی انجام شده است. یافته‌های

۱. استادیار تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی

۲. دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی. meriwan2009@gmail.com

پژوهش نشان می‌دهند که امیرنشین اردلان با توجه به قرار گرفتن در موقعیت مرزی بین ایران و عثمانی، با بهره‌گیری از تنش‌ها و درگیری‌های بین دوطرف در مواقع تهدید و احساس خطر، با گرایش به طرف مقابل و اتحاد موقت با آن، خود را در مقابل آنان حفظ می‌کرد و موقعیت خویش را تداوم می‌بخشید.

واژگان کلیدی: امارت اردلان، ایران، عثمانی، صفویه، کردستان.

۱. مقدمه

تا پیش از ورود ایران به عصر مدرن و پیدایش دولت متمرکز، الگوی اصلی فرمانروایی، شاهنشاهی بود. براساس این الگو که از دوران باستان تا روی کار آمدن رضاشاه ادامه یافت، شاهنشاه حاکم اصلی کشور به‌شمار می‌رفت و حکام ایالات و ولایات (شاهان تابع) ضمن تبعیت و اطاعت از وی در اداره‌ی قلمرو تحت فرمان خویش، از استقلال کامل برخوردار بودند. با پذیرش اصل کلی عدم تمرکز در مورد حکومت‌های پیش از دوره‌ی مدرن، باید یادآوری کنیم که روابط حکومت مرکزی و حکام محلی یا آنچه در منابع، ملوک‌الطوایف خوانده می‌شوند، همواره ثابت و در یک سطح نبوده است. به‌طور کلی، این مناسبات تابعی معکوس از میزان قدرت دولت مرکزی بود. با افزایش قدرت شاهنشاه (شاه) و حاکمیت مرکزی، از قدرت حاکم محلی کاسته می‌شد و گاهی موجودیت آن هم به خطر می‌افتاد. الگوی ذکر شده مطابق و منطبق بر منطق قدرت و روابط بین نیروها است و تا حد زیادی با واقعیت‌های تاریخ ایران نیز همخوانی دارد و نمونه‌های خلاف آن نشانگر حضور عوامل تعیین‌کننده‌ی دیگر در این معادله هستند.

تاریخ حکمرانی امرای اردلان در دوره‌ی صفویه یکی از این موارد نادر را پیش رو قرار می‌دهد که در آن روابط دولت مرکزی (صفویه) و قدرت محلی (امارت اردلان) سیر دیگری را طی می‌کند. امارت اردلان که در قرن هشتم ه. ق و پیش از تشکیل دولت صفوی ظهور کرده بود، در قرون نهم و دهم، حتی پس از قدرت‌یابی سلسله‌ی صفویه نیز قدرت و

موجودیت خود را تا حد زیادی حفظ کرد. روابط آن‌ها با سلسله‌ی صفویه برخلاف الگوی سابق، به رابطه‌ی قدرت مستقیم تبدیل شد. قدرت امارت اردلان به موازات حاکمیت مرکزی صفویه، از ابتدای تأسیس این سلسله تا پایان عصر شاه عباس اول، سیری صعودی داشت؛ اما مقارن با بروز ضعف در دولت صفوی، پس از مرگ شاه عباس اول، امارت اردلان هم همراه با حاکمیت مرکزی در مسیر افول افتاد. این اتفاق در روابط بین دولت مرکزی و حکومت‌های محلی نادر است و برای تبیین آن باید عامل یا عواملی را بیابیم که اسباب بروز این پدیده‌ی غیرمعمول را فراهم ساخته است.

پژوهش حاضر کوششی برای فهم مسئله‌ی بالا و پاسخ به این سؤال است که چه عاملی زمینه‌ساز تقارن غیرمعمول دوره‌ی اوج و ضعف حکومت محلی اردلان و دولت صفوی شده است. فرضیه‌ی اصلی تحقیق این است که جنگ و درگیری بین دولت‌های صفوی و عثمانی باعث افزایش اهمیت و ارتقای جایگاه امارت اردلان، به‌عنوان یک دولت حایل مرزی می‌شد و کاهش تنش در روابط دو امپراتوری که در دوره‌ی ضعف حکومت صفوی رخ داد، تنزل جایگاه امرای اردلان و کاهش نقش آن‌ها را به دنبال داشت.

پژوهش‌های جدیدی در مورد امارت اردلان، روابط اردلان‌ها با دولت صفویه و نقش آن‌ها در جنگ عثمانی-صفوی انجام شده است؛ اما هیچ‌یک از زاویه‌ی دید این پژوهش، موضوع را مورد توجه قرار نداده‌اند. برخی از این آثار از لحاظ دوره‌ی مورد مطالعه با موضوع پژوهش حاضر همانندی‌هایی دارند؛ اما از لحاظ زاویه‌ی نگرش به موضوع، به کلی متفاوت هستند. مقاله‌ی «بررسی روابط سیاسی والی‌نشین اردلان با حکومت صفویه» اثر علی‌اکبر کجیاف، حسین میرجعفری و فریدون نوری (۱۳۹۰) و «دور اماره اردلان فی الصراح الصفوی العثماني» اثر احمد رضا خضری، اصغر قائدان و ستار آینه‌پور (۲۰۱۲) از جمله‌ی این پژوهش‌ها هستند. مقاله‌ی نخست مناسبات دولت صفوی با امارت اردلان و دیگری نقش این امارت در جنگ‌های صفوی و عثمانی را مورد توجه قرار می‌دهد. در پژوهش حاضر با رویکردی متفاوت، جایگاه و اعتبار امرای اردلان را در کانون توجه قرار می‌دهیم، تأثیر متغیر مستقل جنگ‌های صفوی و عثمانی را بر آن ارزیابی می‌کنیم و توضیحی برای مناسبات غیرمتعارف اردلان‌ها با صفویه ارائه می‌دهیم.

۲. اهمیت سوق الجیشی کردستان در دوره صفوی

ظهور دولت صفوی در ایران و توسعه طلبی امپراتوری عثمانی به سوی شرق، سرانجام اسباب رویارویی این دو قدرت را فراهم کرد. نخستین نبرد در سال ۹۲۰ ه.ق در دشت چالدران اتفاق افتاد و از آن پس، در سراسر قرن دهم و نیمه‌ی نخست قرن یازدهم هجری، با وجود انعقاد چند عهدنامه‌ی صلح‌شکننده و ناپایدار، روابط خصمانه‌ی بین دو دولت که گاهی به نبردهای خونین منجر می‌شد، ادامه یافت. مناطق کردنشین به‌طور عام و اراضی متعلق به امارت اردلان به‌طور خاص، در کانون این درگیری‌ها قرار داشتند و کسب تسلط بر معابر کوهستانی و قلاع و استحکامات آن، نقش تعیین‌کننده‌ای در پیروزی هریک از طرفین متخاصم داشت. این موضوع مهم با توجه به محدودیت امکانات نظامی و وسایل حمل‌ونقل آن زمان و دشواری راه‌های ارتباطی منطقه، بدون یاری گرفتن از امرای کرد و عشایر آن حدود حاصل نمی‌شد. شاه اسماعیل اول به‌واسطه‌ی تعصب مذهبی، در زمینه‌ی جلب رؤسای کرد توفیق چندانی به دست نیاورد و سیاست او در انتصاب امرای قزلباش به حکمرانی مناطق مفتوحه در کردستان، از جمله حصن کیف، چمشگزک و جزیره (بدلیسی، ۱۳۴۳: ۲۰۶، ۲۱۷ و ۱۶۸)، زمینه را برای رویگردانی کردها از صفویه و اتحاد آن‌ها با عثمانی فراهم کرد؛ به‌طوری که کمک و مساعدت امرا و رؤسای قبایل کرد نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در پیروزی عثمانی‌ها در نبرد چالدران داشت (اسکندر، ۲۰۰۸: ۴۶).

شکست چالدران نقطه‌ی آغاز تغییر سیاست صفوی‌ها در کردستان به‌شمار می‌رود. از آن پس، آن‌ها به اهمیت نقش کردها در جدال با عثمانی پی بردند. شاه طهماسب، پسر و جانشین شاه اسماعیل، با درپیش گرفتن سیاستی واقع‌گرایانه کوشید از طریق مماشات با رهبران قبیله‌ای کرد و شناخت برخی از حقوق موروثی آنان، حمایتشان را در جدال با عثمانی به‌دست آورد (همان: ۵۱). این سیاست در زمان جانشینان شاه طهماسب هم ادامه یافت و برخی از امارت‌ها و حکومت‌های محلی درمقابل یاری دادن صفویان در جنگ با عثمانی و پذیرش سیادت آن‌ها، این امکان را یافتند که در چارچوب مناطق نفوذ دولت صفوی، به موجودیت خودمختار خود ادامه دهند. عثمانی‌ها هم از منافع جلب حمایت کردها غافل نبودند و از طرق مشابهی می‌کوشیدند که آنان را به اردوگاه خود جلب کنند.

رقابت مذکور سبب شد که اهمیت و جایگاه امارت‌های کردی در طول جنگ‌های صفوی و عثمانی بسیار افزایش یابد. در طول قرن دهم و نیمه‌ی اول قرن یازدهم ه.ق که تنش و درگیری بین دو امپراتوری ادامه داشت، هر تیره و عشیره‌ی کردی که علیه عثمانی‌ها دست به طغیان می‌زد، از سوی صفویان مورد استقبال قرار می‌گرفت و درمقابل، امرای کردی که با صفویه اختلاف پیدا می‌کردند از جانب عثمانی‌ها حمایت می‌شدند. بدلیسی می‌نویسد که سلطان سلیمان غازی برای تأمین معاش محمد خان، رئیس عشیره‌ی محمودی که از شاه طهماسب صفوی روی برتافته و تحت حمایت او قرار گرفته بود، روزانه صد آقچه مقرر تعیین کرده بود (بدلیسی، ۱۳۴۳: ۳۹۲). به این ترتیب، ایران و عثمانی تمایل داشتند که پشتیبانی امارت اردلان را در نبرد با دیگری جلب کنند و اردلان‌ها هم از این رقابت برای تحکیم موقعیت خود و گرفتن امتیاز از حکومت مرکزی بهره‌برداری می‌کردند. درنهایت، آنان بیشتر به صفوی‌ها گرایش یافتند و با اظهار اطاعت به شاهان صفوی توانستند به‌عنوان یکی از والیان چهارگانه‌ی امپراتوری، بسیاری از مزایای حکومت موروثی را حفظ کنند. والیان در سلسله‌مراتب امرای تابع دولت صفوی، از موقعیت ممتازی برخوردار بودند. طبق اطلاعات مندرج در *تذکره‌الملوک* که اثری درمورد سازمان اداری دولت صفوی است، قلمرو پنهاور دولت صفوی به‌وسیله‌ی حکام و کارگزاران متعددی اداره می‌شد که از اختیارات متفاوتی برخوردار بودند. امرای مذکور که درمقابل امرا و کارگزاران مقیم دربار (دولتخانه)، امرای غیردولتخانه یا امرای سرحدی نامیده می‌شدند، به ترتیب اهمیت و اعتبار، عبارت بودند از: ولات، بیگلریگیان، خوانین و سلاطین (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۴).

به احتمال زیاد، منظور از اعتبار که در *تذکره‌الملوک* مبنای این تقسیم‌بندی قرار گرفته است، میزان خودمختاری و گسترش قلمرو هر یک از حکام بالا است. در سراسر امپراتوری، تنها چهار تن عنوان والی داشتند که حکام عربستان (خوزستان)، کردستان (اردلان)، گرجستان و لرستان بودند (همان: ۵). در چهار ایالت بالا، خاندان‌های بومی به‌طور موروثی حکومت می‌کردند و صفویان بسیاری از حقوق و اختیارات سنتی آن‌ها را به رسمیت شناخته بودند. والیان اختیارات گسترده‌ای درمورد تعیین حکام زیردست خود نیز داشتند. درمورد حکومت اردلان، به جز اواخر دوره‌ی صفوی که مقارن با دوره‌ی

ضعف و تنزل جایگاه والیان اردلان است، دولت مرکزی دخالتی در عزل و نصب حکام زیردست نداشت. ایالات والی نشین از ارسال مالیات جمع آوری شده به مرکز نیز معاف بودند و تنها گاهی در مناسبت‌هایی مانند عید نوروز، چیزی به رسم پیشکش و هدیه به سلطان تقدیم می‌کردند (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۷۶). درمقابل، وظیفه‌ی اصلی والیان دفاع از مرزهایشان در برابر رخنه‌ی عثمانی بود. آن‌ها باید به شاه وفادار می‌ماندند و برای لشکرکشی‌های ملوکانه نیرو و در اختیار وی قرار می‌دادند (اردلان، ۱۳۸۷: ۵۷).

اینکه والی‌نشین‌های چهارگانه‌ی امپراتوری صفوی در سرحدات غربی قرار داشتند، اتفاقی نیست و تا حد زیادی تنش و درگیری مستمر در نواحی غربی و به‌طور مشخص، جنگ با عثمانی، چنین ترتیبی را ضروری کرده بود. به رسمیت شناختن حکومت موروثی خاندان‌های بومی در این مناطق، تأمین‌کننده‌ی حمایت و کمک آن‌ها در جنگ با عثمانی بود؛ کمکی که به‌دلیل توانایی حکام بومی در جمع‌آوری سرباز از مناطق متصرفی خود (وابستگی‌های عشیره‌ای و مشروعیت حاصل از حکومت طولانی‌مدت بر این مناطق، آن‌ها را بدین کار قادر می‌ساخت) و آشنایی آن‌ها با جغرافیا و راه‌های ارتباطی، اهمیت زیادی داشت. این کار مانع پیوستن آن‌ها به دولت رقیب می‌شد؛ زیرا در شرایط و اوضاعی که نبرد و دشمنی بین صفوی‌ها و عثمانی‌ها در جریان بود، هرگونه تلاش آشکار صفویان برای اعمال حاکمیت متمرکز بر این گونه ولایات، سبب رانده شدن آن‌ها به اردوگاه مقابل می‌شد؛ بنابراین اهمیت و حتی دوام و بقای امارت‌های سرحدی، مانند اردلان، تا حد زیادی مرهون ادامه‌ی تنش و درگیری بین صفوی‌ها و عثمانی‌ها بود. با پایان یافتن جنگ و درگیری، از طرفی سیاست نگهداری دولت‌های حایل از حیز انتفاع خارج می‌شد و از طرف دیگر امکان مانور دادن آن‌ها بین دو قدرت رقیب که یکی از شگردهای امارت‌های سرحدی برای حفظ قدرت و جایگاه خود بود، از بین می‌رفت.

۳. امارت اردلان، از تشکیل دولت صفویه تا معاهده‌ی صلح زهاب (۹۰۷-۹۱۰ ق.ه)

تنش و درگیری در روابط دولت‌های صفوی و عثمانی، بارزترین شاخصه‌ای است که دوره‌ی پیش از عهدنامه‌ی صلح زهاب را از دوره‌ی پس از آن متمایز می‌کند. در طول این

دوره، با وجود امضای چند عهدنامه‌ی صلح بین دو دولت، از جمله معاهده‌ی صلح آماسیه (۹۶۲ه.ق) و دو معاهده‌ی صلحی که به ترتیب در سال‌های ۹۹۸ و ۱۰۲۲ه.ق در استانبول هنگام سلطنت شاه عباس اول منعقد شدند، آرامشی پایدار در مرزها پدید نیامد و دو طرف این معاهدات را تاکتیکی برای تجدید قوا و ازسرگرفتن جنگ در مجالی مناسب‌تر می‌دانستند.

اردلان‌ها در آغاز منازعه‌ی صفوی-عثمانی کوشیدند با اتخاذ سیاست بی‌طرفی وارد نبردهای خونین این دو قدرت نشوند. آن‌ها حتی در جریان نبرد چالدران (۹۲۰ه.ق) نیز با اینکه برخی از امرا و سران عشایر کرد نقشی فعال در جنگ ایفا کردند، بیشتر به دلیل دوری قلمرو جغرافیایی خود از میدان جنگ، از آن به کنار ماندند (خضری و دیگران، ۲۰۱۲: ۱۹). با گسترش دامنه‌ی درگیری‌ها و آغاز رقابت دو امپراتوری برای تسلط بر اراضی امارت اردلان، ادامه‌ی سیاست بی‌طرفی دیگر ممکن نبود. در سال ۹۳۹ه.ق، سلیمان قانونی، سلطان مقتدر عثمانی، نخستین حمله از سلسله تهاجمات خود به ایران را آغاز کرد که به تصرف تبریز انجامید. در جریان این حمله، هنگامی که سپاه عثمانی از نظر تأمین مایحتاج خود با مشکل روبرو شده بود، بیگه بیگ (۹۰۰-۹۴۲ه.ق)، حاکم وقت اردلان، با ارسال محموله‌ای از لوازم مورد نیاز سپاه، به کمک آنان برخاست (همان: ۲۰). میزان خطر دولت توسعه طلب عثمانی که در این زمان در اوج اقتدار خود قرار داشت، خیلی زود آشکار شد و چند سال بعد، سپاهی از سوی سلطان سلیمان قانونی به شهرزور که آن زمان مرکز حکمرانی اردلان‌ها بود، اعزام شد و مأمون بیگ ثانی (۹۴۲-۹۴۴ه.ق)، پسر و جانشین بیگه بیگ را در قلعه‌ی زلم، واقع در دامنه‌ی غربی کوه‌های هورامان، محاصره کرد و پس از مدتی مقاومت، او را مقید به استانبول فرستاد (بدلیسی، ۱۸۶۰: ۸۴). پس از این ماجرا، سرخاب بیگ (عم مأمون بیگ) که حاکم قلعه‌ی مریوان و نواحی اطراف آن بود، به میزان خطری که از جانب عثمانی متوجه استمرار حکمرانی اردلان بود، پی برد و در مقابل خطر آنی و فوری عثمانی‌ها که در منطقه حالت تهاجمی به خود گرفته بودند، به صفوی‌ها روی آورد و با اظهار وفاداری به شاه طهماسب اول، متصرفات پیشین مأمون بیگ و برادر کوچک‌تر خود، محمد بیگ را که به عثمانی‌ها اظهار اطاعت کرده بود، به قلمرو خود

ملحق کرد (همان: ۸۵). در سال ۹۴۷ه.ق، دو طرف علیه عثمانی همکاری کردند. دولت عثمانی سپاهی بزرگ به فرماندهی رستم پاشا را که دو امیرزاده‌ی پناهنده‌ی اردلانی (مأمون بیگ و محمد بیگ) هم آن را همراهی می‌کردند، به سوی شهرزور فرستاد. سرخاب بیگ با سپاه خود که شمار آن به مراتب کمتر بود، به مقابله برخاست و پس از چند روز مصاف در دشت شهرزور، به ناچار در قلعه‌ی زلم متحصن شد. وی توانست دو سال، تا زمانی که شاه طهماسب توانست لشکری پانزده هزار نفری به یاری وی گسیل کند، به مقاومت بپردازد. با رسیدن سپاه کمکی صفویان، لشکر عثمانی ناچار شد شهرزور را ترک کند (مصنف، ۲۵۳۶: ۱۵؛ قمی، [بی‌تا]: ۳۴۳). مورد بالا نمونه‌ی خوبی از منافعی است که از همکاری امرای اردلان و دولت صفوی عاید آنان می‌شد؛ حاکم اردلان دو سال در مقابل تعداد قابل توجهی از لشکریان عثمانی مقاومت کرد و مانع پیشروی آن‌ها به سمت عمق خاک امپراتوری صفوی شد و در مقابل، پادشاه صفوی با ارسال قوای امدادی، از شکست وی از عثمانی‌ها و اضمحلال حکومت و امارتش جلوگیری کرد. نمونه‌ی برجسته‌ی دیگر از این همکاری متقابل، ماجرای القاص میرزا، برادر یاغی شاه طهماسب است که با پشتیبانی عثمانی‌ها مدت‌ها تاخت و تازهای گسترده‌ای در خاک ایران انجام داده بود و موجب نگرانی شاه طهماسب شده بود. سرخاب بیگ اردلان در سال ۹۵۶ه.ق، القاص میرزا را که پس از تحمل شکست در شهرزور به قلعه‌ی مریوان رفته و خود را تسلیم کرده بود، به نزد شاه طهماسب فرستاد (روملو، ۱۳۴۲: ۳۴۰؛ قمی، [بی‌تا]: ۳۳۸). نتیجه‌ی این کار افزایش اعتبار سرخاب بیگ نزد شاه طهماسب بود؛ چنانکه دستور داد به پاس این خدمت، سالانه هزار تومان از خزانه‌ی شاهی به وی پرداخت شود (مصنف، ۲۵۳۶: ۱۵؛ نه‌لحوسه‌ینی، ۲۰۰۲: ۱۵).

سرخاب بیگ از طریق همکاری و اتحاد با صفویان توانست خطری را که از رهگذر توسعه‌طلبی عثمانی متوجه امارت اردلان بود، دفع کند. ظاهراً موفقیت وی در این کار به حدی بود که توانست مناطق غربی‌تر، مانند رواندز و عمادیه را نیز تحت کنترل خود درآورد؛ زیرا از این مناطق به‌عنوان نقاطی نام برده می‌شود که وی هنگام مرگ تحت فرمان داشت (نه‌لحوسه‌ینی، ۲۰۰۲: ۱۶). از سوی دیگر، با اینکه دوره‌ی حکمرانی

سرخاب بیگ (۹۴۵-۹۷۵) به طور کامل در دوره‌ی سلطنت طولانی پادشاه قدرتمندی مانند طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴.ق) واقع شده است، گزارشی درمورد دخالت دولت صفوی در امور داخلی امارت، از جمله دخالت در عزل و نصب‌ها و به ویژه در تعیین جانشین وی، وجود ندارد؛ در حالی که مرگ سرخاب بیگ و جانشینی پسرش بساط بیگ در سال ۹۷۵.ق و در اوج اقتدار شاه طهماسب اتفاق افتاد.

سیاست هم‌نوایی با صفویان در زمان امارت بساط بیگ (۹۷۵-۹۸۶) نیز استمرار داشت؛ اما برادرزاده‌ی وی، تیمور خان (۹۸۶-۹۹۶.ق)، پس از استقرار در حکومت اردلان نشان داد که خود را ملزم به حفظ اتحادی نمی‌داند که از زمان سرخاب بیگ با دولت صفوی منعقد شده بود. بدلیسی در توصیف رویه‌ی سیاسی وی می‌گوید که تیمور خان «گاه رومی و گاه قزلباش می‌بود» (بدلیسی، ۱۸۶۰: ۸۸). در نهایت، این امیر مقتدر اردلان با اظهار اطاعت به عثمانی موفق شد رضایت ضمنی باب عالی را برای سلطه بر مناطق وسیعی در غرب شهرزور به دست آورد؛ امتیازی که نیایش، سرخاب بیگ، از طریق همکاری با صفوی‌ها به دست آورده بود. تیمور خان حتی پا را از این فراتر گذاشت و با دلگرمی به پشتیبانی عثمانی‌ها، به توسعه طلبی در حوزه‌ی نفوذ دولت صفوی پرداخت. وی در سال ۹۹۳.ق، به ناحیه‌ی دینور و قلمرو عمر بیگ کلهر حمله کرد و با شاهوردی خان، والی لرستان نیز درگیر شد؛ اما چند سال بعد، هنگام تاخت و تاز در قلمرو حاکم زرین کمر (گروس بعدی)، گماشته‌ی دولت ایران، کشته شد (بدلیسی، ۱۸۶۰: ۸۸؛ سنندجی، ۱۳۶۶: ۱۰۱).

دو سال پس از قتل تیمور خان (۹۹۶.ق)، اولین قرارداد صلح استانبول بین ایران و عثمانی امضا شد. طبق این قرارداد، شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸.ق) که در ابتدای سلطنت خود با نابسامانی‌های داخلی و تهاجمات خارجی مواجه بود، اراضی وسیعی، از جمله آذربایجان، کردستان و گرجستان را به عثمانی واگذار کرد تا بتواند با فراغ بال بیشتری به جنگ ازبکان در شرق برود (سیوری، ۱۳۸۷: ۷۵؛ رویمر، ۱۳۸۵: ۳۵۳)؛ بنابراین هلو خان

۱. از شاربازیرو و قره‌داغ (واقع در نزدیکی سلیمانیه کنونی) و کوی و حریر (در استان اردبیل کنونی)، جزو مناطق تحت تصرف تیمور خان اردلان نام برده شده است (بدلیسی، ۱۸۶۰: ۸۸؛ نه‌لحوسه‌ینی، ۲۰۰۲: ۱۸).

(۹۹۶-۱۰۲۶ ه.ق)، برادر و جانشین تیمور خان، در آغاز با عثمانی‌ها وارد تعامل شد که به صورت بالفعل قدرت مسلط منطقه بودند. دولت عثمانی هم ظاهراً به اظهار اطاعت اسمی وی خرسند بود و ترجیح می‌داد نیروهای خود را برای اشغال مناطقی مانند آذربایجان و شروان به کار گیرد. بدلیسی که گزارش خود از تاریخ اردلان‌ها را با هلو خان به پایان می‌رساند، می‌نویسد:

هلو خان [...] اظهار اطاعت و انقیاد به درگاه پادشاه جمجاه غفران پناه سلطان مراد خان علیه‌الرحمه و الرضوان نموده و با سلاطین قزلباشیه نیز طریق مدارا و مواسا مسلوک داشته در حکومت استقلال و استبداد مالاکلام او را میسر شد و حالا که تاریخ هجری در سنه ی خمس و الف است، بلاممانعت و منازعت به دارایی آنجا مبادرت می‌نماید (بدلیسی، ۱۸۶۰: ۸۹).

به‌درستی مشخص نیست که هلو خان در چه تاریخی تغییر موضع داده و از عثمانی به سوی صفویان و شاه عباس اول متمایل شده است؛ اما براساس گزارش بالا، وی باید از زمان رسیدن به قدرت در سال ۹۹۶ ه.ق، دست کم تا سال ۱۰۰۵ ه.ق که گزارش بدلیسی پایان می‌یابد، اسماً به سلطان عثمانی اظهار وفاداری کرده باشد. شاید هلو خان از خطرات تسلط مداوم عثمانی بر مناطق غربی ایران که دیر یا زود حکومت وی را نیز تهدید می‌کرد، آگاه بوده است. گزارش‌هایی از انتقال مرکز حکمرانی اردلان‌ها در زمان وی، از قلعه‌ی زلم و قلعه‌ی مریوان به قلعه‌ی پالنگان که در مناطق شرقی‌تر و صعب‌العبورتری واقع است، در دست است که ممکن است بازتابی از نگرانی او از سوی عثمانی باشد. البته وی قلاع زلم و مریوان را نیز مرمت کرده بود و در آمادگی کامل نگهداری می‌کرد (مردوخ، [بی‌تا]: ۱۰۰؛ ته‌لحوسه‌ینی، ۲۰۰۲: ۱۹).

با وجود احساس خطر احتمالی هلو خان از سوی عثمانی، علت اصلی تغییر موضع وی را باید در دگرگونی معادله‌ی قدرت بین ایران و عثمانی جست‌وجو کنیم. در سال ۱۰۱۲ ه.ق، شاه عباس اول پس از یک سلسله‌عملیات جنگی در خراسان و به‌دست آوردن موفقیت‌هایی در جنگ با ازبکان و مغولان هند و مطیع کردن یاغیان در گوشه و کنار کشور، به عثمانی توجه کرد و در نخستین گام، تبریز را پس از سال‌ها اشغال به‌وسیله‌ی

عثمانی، به تصرف درآورد (منجم، ۱۳۶۶: ۲۴۸-۲۵۰؛ بیانی، ۱۳۵۳: ۲۹۴-۲۹۵). این پیروزی‌ها در سال ۱۰۲۱ ه.ق، با امضای قراردادی که براساس آن عثمانی‌ها ملزم به تخلیه‌ی نواحی غربی و شمال‌غربی ایران بودند، تکمیل و تثبیت شد (رویمر، ۱۳۵۸: ۳۵۴). احتمال دارد که هلو خان اردلان هم مانند بسیاری از امرای کردستان، در این فاصله تغییر موضع داده و با صفویان ارتباط برقرار کرده باشد (منجم، ۱۳۶۶: ۲۵۳ و ۲۶۷؛ ترکمان، ۱۳۵۰: ۶۶۵/۲).

اگرچه درآغاز، بازگشت دوباره‌ی صفوی‌ها به عرصه‌ی معادلات قدرت در مناطق کردنشین، تحولی به سود امارت اردلان بود و این حکومت را از زیر فشار یک‌جانبه‌ی امپراتوری عثمانی رها کرد، ادامه‌ی تفوق صفویان نیز تهدیدی جدی به‌شمار می‌رفت که توازن قوا با عثمانی می‌توانست آن را تعدیل کند. شاه عباس اول در یک مقطع کوشید که از طریق لشکرکشی نظامی، هلو خان را وادار کند تا نظارت بیشتر حکومت مرکزی را بپذیرد و بدین منظور در رأس سپاهی تا حوالی همدان پیش راند؛ اما در نهایت، به انجام مصالحه رضایت داد.^۱ منابع انصراف شاه عباس از جنگ با هلو خان را نتیجه‌ی توصیه‌ی شخصی به نام آلی‌بالی زنگنه، از اطرافیان وی، می‌دانند که صعب‌العبور بودن کردستان و سودمند نبودن جنگ در آنجا را یادآوری کرده و از امکان دخالت عثمانی سخن گفته بود (قاضی، ۱۳۷۹: ۲۲). سخنانی که درباره‌ی امکان ورود عثمانی به قضیه به او نسبت داده شده است، بسیار قابل تأمل است و نشان می‌دهد که چرا پادشاه نیرومندی مانند عباس اول از رویارویی مستقیم با یک امیر محلی اجتناب می‌کرد. آلی‌بالی گفته بود: «هلو خان مدتی است منسوب به آل عثمان است و هر وقت امداد طلبیده، از طرف پادشاه روم سرعسکر با سپاه و عسکر زیاد و چند نفر پاشایان سرحدات به کومک و استخلاص او از دست اعدا مأمور و تعیین شده‌اند» (قاضی، ۱۳۷۹: ۲۲).

۱. براساس این مصالحه، هلو خان درقبال انصراف شاه عباس از جنگ، پسر خود، خان‌احمد خان را به نوا به دربار شاه عباس فرستاد. شاه عباس خواهر خود، زرین کلاه را به ازدواج خان‌احمد خان درآورد و سرانجام نیز از او به‌عنوان مهره‌ای علیه هلو خان بهره گرفت (ترکمان، ۱۳۵۰: ۹۲۶/۲؛ قاضی، ۱۳۷۹: ۲۳).

حکمرانی هلو خان تا پایان دهه‌ی سوم سلطنت شاه عباس (۱۰۲۶ه.ق) ادامه یافت. در تمام این مدت، با اینکه شاه عباس با سرکوب سران قزلباش و گردنکشان داخلی، تمرکز بی‌سابقه‌ای در امپراتوری ایجاد کرده بود، بسیاری از حقوق و امتیازات سنتی امارت اردلان محفوظ ماند؛ تا جایی که شاه عباس در اوج قدرت خود نیز از مداخله‌ی مستقیم در امور آن پرهیز می‌کرد و برخلاف رویه‌ی مرسوم در اواخر دوره‌ی صفوی که پادشاه هرگاه صلاح می‌دید به‌سادگی فرمان عزل و نصب امرای اردلان را صادر می‌کرد، برای تضعیف هلو خان ناچار به دسیسه‌چینی و به‌کارگیری حیل و نیرنگ بود. در همین راستا، وی خان احمد خان، پسر هلو خان را که با زرین کلاه خاتون، خواهرش، ازدواج کرده بود و به رسم نوا در دربار اصفهان به‌سر می‌برد، به کردستان بازفرستاد و وی را به‌عنوان مدعی امارت مطرح کرد. در سال ۱۰۲۶ه.ق، خان احمد خان در یک اقدام کودتاگونه، هنگامی که هلو خان از حکومتگاه خود در قلعه‌ی حسن آباد خارج شده بود، بر آنجا دست یافت و با خلع پدر، بر مسند امارت تکیه زد (ترکمان، ۱۳۵۰: ۹۲۶/۲).

اگرچه خان احمد خان (۱۰۲۶-۱۰۴۶ه.ق) نخستین حاکم اردلان است که در نتیجه‌ی دخالت دولت صفوی به قدرت رسید، به واسطه‌ی نقشی که به‌عنوان حاکم یک امیرنشین مهم سرحدی داشت، از جایگاه و اعتبار شایانی برخوردار بود. در سال ۱۰۳۳ه.ق، شاه عباس اول با استفاده از اختلافات داخلی در ناحیه‌ی بغداد که تحت کنترل عثمانی بود، نقشه‌های جنگی خود علیه عثمانی را پی گرفت (سیوری، ۱۳۸۷: ۸۶). خان احمد خان از این فرصت برای گسترش نفوذ خود بهره‌برداری کرد و با اطلاع و هماهنگی شاه عباس، علاوه بر لشکرکشی به نواحی مانند کوی و حریر که امرای اردلان آن‌ها را جزو حوزه‌ی نفوذ سنتی خود می‌دانستند، به نواحی موصل و کرکوک هم دست‌اندازی کرد و با تصرف موصل، حاکم آن شهر را به دیاربکر فراری داد (مصنف، ۲۵۳۶: ۲۸؛ نه‌لحوسه‌ینی، ۲۰۰۲: ۲۲). در تصرف بغداد به‌وسیله‌ی صفویان نیز خان احمد خان نقش مهمی ایفا کرد و از موصل و کرکوک به بغداد تاخت و از نخستین امرای متحد صفویان بود که وارد بغداد شد (همان).

هم‌گرایی قابل ملاحظه‌ی خان‌احمد خان با سیاست‌های دولت صفوی و نقشی که شاه عباس در به قدرت رسیدن وی داشت، باعث شده است که برخی از محققان الحاق قطعی امارت اردلان به قلمرو حکومت صفویه را در این دوره بدانند (رُ بورن، ۱۳۸۳: ۱۲۰). خان‌احمد خان یکی از امرای قدرتمند اردلان به‌شمار می‌رود. وی توانست با پذیرش عنوان چهارمین والی امپراتوری صفوی، از میزان زیادی استقلال و خودمختاری که مختص والی‌نشین‌ها بود، بهره‌مند شود (اردلان، ۱۳۸۷: ۵۴). او همچنین با شرکت در طرح‌های نظامی شاه عباس علیه امپراتوری عثمانی، اعتبار و نفوذ قابل توجهی به‌دست آورد و از این فرصت برای توسعه‌ی قلمرو خود و تصرف مناطقی از غرب شهرزور که دیری بود عثمانی‌ها بدان دست‌اندازی کرده بودند، بهره گرفت. در بین مناطقی که خان‌احمد خان در جریان شرکت در اردو کشی شاه عباس علیه عثمانی تصرف کرد، از مناطقی مانند کرکوک و موصل نام برده می‌شود که پیش از آن هیچ منبعی آن‌ها را در زمره‌ی قلمرو امرای اردلان ذکر نکرده است. اسکندر بیگ منشی، مورخ شاه عباس، به الحاق کرکوک به قلمرو خان‌احمد خان، پس از فتح بغداد (۱۰۳۳ ه.ق) اشاره می‌کند: «سپاهیان قلعه‌ی کرکویه تاب توقف نیاورده به طرف دیاربکر شتافتند و قلعه به تصرف خان‌احمد خان و عشایر اردلان درآمده رعایا را مستمال گردانیده به ضبط الکاء و صیانت رعایا قیام فرمودند» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۲/۱۰۰۶).

مناسبات حسنه‌ی خان‌احمد خان و دولت صفوی تا پایان عمر شاه عباس اول ادامه یافت؛ اما جانشین او، شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه.ق)، بهره و تدبیر نیای خود را نداشت. اقدام نسنجیده‌ی او در کور کردن سرخاب بیگ، تنها پسر خان‌احمد خان و زرین کلاه خاتون، این روابط را به دشمنی تبدیل کرد. با شنیدن این خبر، خان‌احمد خان اتحاد خود با ایران را فسخ کرد و شروع به تاخت و تاز در قلمرو صفوی کرد و توانست مناطق وسیعی از کرمانشاه تا ارومیه را تحت تصرف خود درآورد و حکامی از طرف خود در آن بگمارد. او در سال ۱۰۴۱ ه.ق، با نام «شاه احمد خان» در قلعه‌ی حسن آباد تاج سلطنت بر سر گذاشت (اردلان، ۱۳۸۷: ۴۸). در پایان خطبه‌ای که به مناسبت اعلان سلطنت وی، توسط شیخ عبدالغفار

مردوخی قرائت شد، چنین آمده است: «والی ابن والی، والاشآن خان احمد خان اردلان، پادشاه بلااستقلال ممالک کردستان» (مردوخ کردستانی، [بی تا]: ۱۰۶).

خان احمد خان به مدت پنج سال باعنوان بالا، بر مناطق وسیعی فرمان راند و در این مدت روابط نزدیکی با عثمانی برقرار کرد. در سال ۱۰۴۵ ه.ق، شاه صفی سپاهی برای سرکوب وی اعزام کرد (استرآبادی، ۱۳۶۴: ۲۵۴) و درمقابل وی نیز از سلطان مراد رابع مدد جست. در جنگی که در ربیع الاول سال ۱۰۴۶ ه.ق، در نزدیکی دریاچه‌ی مریوان به وقوع پیوست، سپاه متحد خان احمد خان شکست خورد (واله اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۳۹-۲۴۱؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۳۱-۱۳۲؛ مردوخ کردستانی، [بی تا]: ۱۰۷). پس از آن، شاه صفی از طرف خود یکی از رقبای خانوادگی خان احمد خان، به نام سلیمان خان را به حکمرانی کردستان گمارد^۱ (واله اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۳۹ و ۳۵۴).

۴. امارت اردلان پس از صلح زهاب تا پایان دولت صفویه (۱۰۴۹-۱۱۳۵ ه.ق)
جنگ‌های زمان سلطنت شاه صفی، آخرین نبردهای بین ایران و عثمانی در دوره‌ی صفویه به‌شمار می‌رود. چند سال پس از نبرد مریوان (۱۰۴۶ ه.ق) که واپسین نبرد عمده‌ی بین دو کشور است، بالاخره طرفین در سال ۱۰۴۹ ه.ق، با امضای عهدنامه‌ی صلح زهاب، برای پایان دادن به جنگ‌های طولانی بین خود به توافق رسیدند. به‌موجب معاهده‌ی مذکور، بغداد، بین‌النهرین و بخش غربی کردستان به عثمانی و شرق کردستان، آذربایجان، ارمنستان و گرجستان به دولت صفوی واگذار شد و تکلیف سرزمین‌هایی که سال‌ها مورد اختلاف دو کشور بود، تعیین شد (نوایی، ۱۳۸۱: ۲۲۸). عهدنامه‌ی زهاب نقطه‌ی عطف مهمی در روابط ایران و عثمانی به‌شمار می‌رود؛ زیرا برخلاف سایر توافقات صلحی که پیش از این بین دو کشور منعقد شده بود، باعث به وجود آمدن آرامشی پایدار در مرزهای غربی شد. از آن زمان به بعد، دو طرف مفاد قرارداد را رعایت کردند و دیگر بین صفویه و عثمانی جنگی صورت نگرفت.

۱. خان احمد خان پس از ناکامی در پس گرفتن حکومت اردلان به کمک عثمانی، چندی به‌عنوان حاکم موصل و کرکوک روزگار گذراند و پس از مرگ نیز در جوار مرقد یونس نبی، در موصل به خاک سپرده شد (مردوخ کردستانی، [بی تا]: ۱۰۷).

برقراری صلح و کاهش تنش در روابط ایران و عثمانی، کاهش نقش و تنزل جایگاه امارت‌ها و قدرت‌های قبیله‌ای کردی را به دنبال داشت که پیش از آن با ایفای نقش در این جنگ‌ها وجه و اعتباری برای خود کسب کرده بودند. از آن پس دیگر ضرورتی برای میدان دادن به این قدرت‌ها وجود نداشت و به آن‌ها به‌عنوان یک منبع بالقوه‌ی خطر نگریسته می‌شد که ممکن بود در شرایط ضعف حکومت مرکزی، دردسرساز شوند. طبق یکی از مفاد عهدنامه‌ی زهاب، هریک از دو دولت صفوی و عثمانی متعهد شدند که برخی از قلاع و استحکامات مرزی خود را تخریب کنند. بیشتر این قلاع و استحکامات به امرای کرد متعلق بودند و مهم‌ترین عامل قدرت و پناهگاه آنان در مواقع بحرانی به‌شمار می‌رفتند (حমে‌د ثه‌مین و مه‌حموود عه‌بدولره‌حمان، ۲۰۱۱: ۴۱). به این ترتیب، صلح بین صفوی‌ها و عثمانی‌ها از دو سو به زیان امارت اردلان تمام شد؛ از یک سو آن‌ها امکان بهره‌گیری از منازعات بین دو امپراتوری و استمرار بخشیدن به بازی ظریف خود بین این دو قدرت را از دست دادند و از سوی دیگر دولت صفوی دیگر دلیلی برای امتیاز دادن به آن‌ها نمی‌دید. مقایسه‌ی برخی از مؤلفه‌های حکمرانی امرای اردلان قبل و بعد از انعقاد قرارداد صلح زهاب، تا حد زیادی نمایانگر تأثیرات منفی برقراری ثبات در روابط ایران و عثمانی بر موقعیت امارت اردلان است:

جدول ۱: امرای اردلان پیش از معاهده‌ی صلح زهاب

نحوه‌ی پایان حکمرانی	نسبتش با حاکم قبل از خود	پادشاه صفوی معاصر	دوره‌ی حکمرانی (هجری قمری)	حکمران اردلان	
درگذشت	پسر	اسماعیل اول - طهماسب	۹۴۲-۹۰۰	بیگه بیگ	۱
اسارت به دست عثمانی	پسر	طهماسب اول	۹۴۴-۹۴۲	مأمون ثانی	۲
درگذشت	عمو	طهماسب اول	۹۴۵-۹۷۵	سرخاب بیگ	۳
درگذشت	پسر	طهماسب اول اسماعیل ثانی	۹۷۵-۹۸۶	بساط بیگ	۴
در جنگ کشته شد	برادرزاده	محمدخدابنده	۹۸۶-۹۹۶	تیمور خان	۵
عزل با توطئه	برادر	عباس اول	۹۹۶-۱۰۲۶	هلو خان	۶
پس از شکست از صفویان، قدرت را از دست داد	پسر	عباس اول - شاه صفی	۱۰۲۶-۱۰۴۶	خان‌احمد خان اول	۷

۱. گفتمنی است که بدلیسی مدت حکمرانی سرخاب بیگ را ۶۷ سال نوشته است که احتمالاً با احتساب سال‌هایی است که وی عنوان حاکم تابع برادرش بیگه بیگ را داشته است (بدلیسی، ۱۸۶۰: ۸۶).

جدول ۲: امرای اردلان پس از صلح زهاب

نحوه‌ی پایان حکمرانی	نسبتش با حاکم قبل از خود	پادشاه صفوی معاصر	دوره‌ی حکمرانی (هجری قمری)	حکمران اردلان	
عزل با فرمان شاه	از شاخه‌ی جنبی دودمان	شاه صفی عباس ثانی	۱۰۴۶-۱۰۶۶	سلیمان خان	۸
درگذشت	پسر	عباس ثانی	۱۰۶۶-۱۰۸۲	کلعلی خان	۹
عزل با فرمان شاه	پسر	شاه سلیمان	۱۰۸۲-۱۰۹۰	خان احمد خان ثانی (بار اول)	۱۰
عزل و اعدام با فرمان شاه	عمو	شاه سلیمان	۱۰۹۱-۱۰۹۳	خسرو خان	۱۱
عزل با فرمان شاه	غیرخاندان	شاه سلیمان	۱۰۹۳-۱۰۹۹	تیمور خان آجرلویی	۱۲
عزل با فرمان شاه	-	شاه سلیمان شاه سلطان حسین	۱۰۹۹-۱۱۰۷	خان احمد خان ثانی (مرتبه‌ی دوم)	۱۳
عزل با فرمان شاه	پسر عمو	شاه سلطان حسین	۱۱۰۷-۱۱۱۳	محمد خان	۱۴
عزل با فرمان شاه	غیرخاندان	شاه سلطان حسین	۱۱۱۳-۱۱۱۶	محمد خان گرجی	۱۵
درگذشت	غیرخاندان	شاه سلطان حسین	۱۱۱۶-۱۱۱۸	حسنعلی خان	۱۶
عزل با فرمان شاه	غیرخاندان	شاه سلطان حسین	۱۱۱۸-۱۱۱۹	حسنعلی خان	۱۷
عزل با فرمان شاه	غیرخاندان	شاه سلطان حسین	۱۱۱۹-۱۱۲۰	کیخسرو بیگ	۱۸
عزل با فرمان شاه	از شاخه‌ی جنبی	شاه سلطان حسین	۱۱۲۱-۱۱۲۹	عباسعلی خان	۱۹
حمله‌ی حاکم بابان و فرار به اصفهان	از شاخه‌ی جنبی	شاه سلطان حسین	۱۱۲۹-۱۱۳۲	علی قلی خان	۲۰

جدول بالا امکان مقایسه‌ی بین دو دوره‌ی پیش و پس از صلح زهاب را از لحاظ سه شاخصه‌ی مهم و تعیین کننده‌ی ثبات و قدرت یک حکومت (طول مدت فرمانروایی حاکمان، نحوه‌ی انتقال قدرت به حاکم بعدی و چگونگی خاتمه‌ی دوران یک حاکم) فراهم می‌کند؛ بنابراین تا حد زیادی نشان‌دهنده‌ی تأثیر استمرار تنش‌ها بر موقعیت امارت اردلان است. از لحاظ شاخصه‌ی اول، یعنی طول دوران فرمانروایی، باید بگوییم که در دوره‌ی ۱۴۰ ساله‌ی پیش از صلح زهاب، یعنی از تشکیل دولت صفوی تا صلح زهاب، تنها هفت بار قدرت در امارت اردلان جابه‌جا شده است؛ یعنی به‌طور متوسط، بیست سال حکمرانی برای هر امیر اردلان. در دوره‌ی هشتاد و اندی ساله‌ی بعد از صلح زهاب، سیزده والی عوض شده‌اند و متوسط طول دوره‌ی امارت به کمتر از هفت سال کاهش یافته است.

همچنین در دوره‌ی پیش از صلح زهاب، وراثت مهم‌ترین نقش را در انتقال قدرت داشته است. از میان هفت حکمرانی که پیش از صلح زهاب بر امارت اردلان حکومت می‌کردند، پنج تن با حکمران قبل از خود نسبت درجه‌ی اول (پسر- برادر) داشته‌اند و در میان آن‌ها هیچ فرد غیراردلانی و یا با نسبت دور (بنی‌اعمام) دیده نمی‌شود؛ اما در دوره‌ی بعد از زهاب، نقش دولت صفوی در فرآیند انتقال قدرت افزایش یافت و تأثیر وراثت کمتر شد. در این دوره، تنها دو تن از میان سیزده امیر اردلان، نسبت درجه‌ی اول خویشاوندی با حاکم پیش از خود داشتند و حتی در میان آن‌ها چهار تن غیراردلانی و دو تن دارای نسبت دور (از شاخه‌های دیگر خاندان) دیده می‌شوند. در دوره‌ی پیش از صلح زهاب، هیچ‌یک از شاهان صفوی امکان صدور فرمان عزل والیان اردلان را نیافتند و تنها در برخی از موارد، مانند مورد هلو خان، می‌کوشیدند از طریق توطئه‌چینی نفوذ خود را افزایش دهند؛ در حالی که در دوره‌ی پس از صلح زهاب، ده تن از حکمرانان اردلان با فرمان مستقیم مرکز عزل شدند و یکی از آن‌ها نیز اعدام شد. با توجه به شاخصه‌های بالا، به‌طور قطع می‌توانیم بگوییم که پس از انعقاد قرارداد صلح زهاب و ایجاد ثبات و آرامش در روابط ایران و عثمانی، قدرت و اختیارات امرای اردلان به‌طور معنی‌داری کاهش یافته است.

نخستین نشانه‌های زوال امارت اردلان در زمان شاه صفی و پس از ناکامی خان‌احمد خان در بازپس‌گیری امارت به کمک عثمانی‌ها، ظاهر شد. سلیمان خان، پسر میرعلم‌الدین، فردی از شاخه‌ی دیگر دودمان اردلان که شاه صفی او را در مقابل خان‌احمد خان بی‌پروا علم کرده بود (واله اصفهانی، ۱۳۸۲: ۳۵۴)، در حضور شاه تعهد داد که دارالملک کردستان را از قلعه‌ی صعب‌پالنگان به سته (سنه‌دژ، سنندج) که دسترسی به آن آسان‌تر بود، منتقل کند. این مقدار کافی نبود و سلیمان خان (۱۰۴۶-۱۰۶۶ه.ق) تحت فشار دربار اصفهان ناچار شد که قلاع چهارگانه‌ی قلمرو اردلان (قلاع زلم، مریوان، پالنگان و حسن‌آباد) را که نماد و نشانه‌ی قدرت این امارت به‌شمار می‌رفتند، به‌طور کلی ویران کند (سنندجی، ۱۳۶۶: ۱۲۲؛ نه‌لحوسه‌ینی، ۲۰۰۲: ۲۶). در منابع، تاریخ دقیقی از واقعه‌ی تخریب قلاع وجود ندارد؛ اما از برخی از نشانه‌ها درمی‌یابیم که این کار پس از انعقاد قرارداد صلح زهاب و در راستای اجرای مفاد آن صورت گرفته است. براساس نوشته‌ی تاریخ مردوخ،

سلیمان خان در سال ۱۰۴۶ ه.ق، سنه را مرکز حکمرانی قرار داد و پس از بنای قلعه‌ی جدید در آن، سایر قلاع را تخریب کرد (مردوخ کردستانی، [بی تا]: ۱۰۸). از آنجا که وی باید مدتی را برای بنای قلعه‌ی جدید صرف کرده باشد، زمان تخریب قلاع چهارگانه به تاریخ انعقاد قرارداد زهاب نزدیک می‌شود. از سوی دیگر، منطقی نیست که در طول جنگ با عثمانی دژهای حساس مرزی تخریب شوند. این فرضیه هنگامی تقویت می‌شود که به یاد آوریم که یکی از مفاد قرارداد زهاب که صفوی‌ها و عثمانی‌ها به انجام آن متعهد شده بودند، تخریب قلعه‌های مرزی بود (حماه‌دئه‌مین و مه‌حموود عه‌بدولره‌حمان، ۲۰۱۱: ۴۱).

پس از درگذشت شاه صفی نیز دخالت حکومت مرکزی در امورات داخلی والی‌نشین اردلان ادامه یافت. در این زمان، برای نخستین بار دخالت مستقیم حکومت مرکزی در انتصاب حکام زیردست امارت گزارش می‌شود. شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ه.ق) در سال ۱۰۶۶ ه.ق، پس از عزل سلیمان خان اردلان، قلمرو وی را به شش قسمت تقسیم کرد و حکومت آن را به شش تن از نزدیکان او سپرد (واله‌اصفهانی، ۱۳۸۲: ۵۹۲-۵۹۳؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۶۲۶؛ مردوخ کردستانی، [بی تا]: ۱۱۰). گرچه کلبعلی خان (۱۰۶۶-۱۰۸۲ ه.ق)، پسر ارشد والی پیشین، همچنان عنوان والی و سرپرست حکام جزء اردلان را یدک می‌کشید، این اقدام به معنی صلب اختیار امرای اردلان از یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین حوزه‌ها بود؛ کاری که پیش از آن سابقه نداشت و مقدمه‌ی تجزیه‌ی قلمرو و تضعیف هرچه بیشتر امارت اردلان به‌شمار می‌رفت. از آن پس، به‌طور فزاینده‌ای شاهد افزایش دخالت شاهان صفوی هستیم؛ به‌طوری که فرآیند عزل و نصب امرای اردلان که حتی در دوره‌ی شاهان قدرتمندی مانند شاه عباس اول نیز بیرون از اراده و خواست پادشاه رقم می‌خورد، به‌طور کامل تحت کنترل دولت مرکزی درآمد. شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه.ق) هنگامی که خسرو خان، عموی خان‌احمد خان ثانی، والی وقت اردلان، در نزد وی زبان به شکایت از برادرزاده گشود، از فرصت استفاده کرد و به‌سادگی خان‌احمد خان ثانی را از امارت عزل کرد و منصب حکمرانی را به خسرو خان بخشید (ئه‌لحوسه‌ینی، ۲۰۰۲: ۲؛ مردوخ کردستانی، [بی تا]: ۱۱۱). البته حکمرانی خسرو خان فرجامی بدتر از این یافت. در سال ۱۰۹۳ ه.ق، شاه سلیمان به بهانه‌ی ظلم و جور والی،

شخصی به نام تیمور خان آجرلویی را مأمور تنبیه وی کرد. سردار مذکور نیز پس از ورود به کردستان، خسرو خان را دستگیر کرد و به اصفهان فرستاد و خود بر مسند امارت اردلان نشست. خسرو خان هم پس از ورود به اصفهان، به دستور شاه سلیمان صفوی کشته شد (سنندجی، ۱۳۶۶: ۱۲۶؛ مردوخ کردستانی، [بی تا]: ۱۱۱). به این ترتیب، علاوه بر سلطه‌ی دولت مرکزی بر عزل و نصب‌های امارت اردلان، دو بدعت دیگر نیز در روابط این امارت با دولت صفوی به وجود آمد: نخست اعدام یک والی اردلان و دیگری گماشتن فردی غیر از خاندان اردلان به حکومت کردستان؛ زیرا تیمور خان آجرلویی که به جای خسرو خان معزول، بر منصب امارت نشست، از خاندان اردلان نبود (سنندجی، ۱۳۶۶: ۱۲۶). جلوس فردی غیربومی بر مسند حکمرانی اردلان، خود به تنهایی ابعاد زوال و استحاله‌ی این امیرنشین را در دوره‌ی شاهان آخر صفوی نشان می‌دهد؛ به‌ویژه اینکه دوره‌ی حکمرانی وی شش سال طول کشید و پس از آن نیز تنها با فرمان شاه سلیمان صفوی، خان احمد خان معزول (ثانی) به امارت بازگشت (مردوخ کردستانی، [بی تا]: ۱۱۲). جالب است که خان احمد خان ثانی نیز که پیش‌تر یک بار عزل شده و دوباره به امارت منصوب شده بود، پس از آنکه در نوبت دوم امارتش هفت سال دوام آورد، در سال ۱۱۰۷ ه.ق، برای دومین بار معزول شد و محمد خان، پسر خسرو خان مقتول، به حکومت گماشته شد (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۲۸؛ مردوخ کردستانی، [بی تا]: ۱۱۳).

دوره‌ی سلطنت شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ ه.ق) را به‌طور معمول دوره‌ی ضعف و انحطاط حکومت صفویه می‌دانند. در زمان وی، تحرک و پویایی و توان نظامی دولت صفوی به پایین‌ترین سطح تنزل یافت که به سقوط آن در اثر حمله‌ی قبایل افغان منجر شد. برخلاف روال معمول در رابطه‌ی بین حکومت مرکزی و حکام محلی که ضعف اولی منجر به افزایش قدرت دومی می‌شد، اوج ضعف و زوال امارت اردلان هم در این دوره قرار دارد. شاه سلطان حسین با امرای اردلان که اینک به واسطه‌ی پایان یافتن جنگ با عثمانی و تثبیت اوضاع در مرزهای غربی، نقش حساس خود را از دست دادند و برخلاف گذشته بیمی از یاری رسیدن به آن‌ها از طرف عثمانی نبود، از موضع قدرت رفتار می‌کرد. اختلاف و تفرقه بین اعضای خاندان اردلان نیز که سیاست دولت صفویه از عوامل

دامن زدن به آن بود، زمینه را برای دخالت هرچه بیشتر در امور امارت فراهم کرد. شاه سلطان حسین در سال ۱۱۱۳ ه.ق، پس از عزل محمد خان اردلان که به سعایت یکی از بنی‌اعمامش صورت گرفت، حکومت کردستان را بار دیگر به یک حاکم غیربومی، به نام محمد خان گرجی، سپرد (قاضی، ۱۳۷۹: ۳۶). از این پس تا سال ۱۱۲۱ ه.ق، به مدت هشت سال، چهار والی غیربومی و غیراردلانی به‌طور متوالی بر کردستان حکومت کردند (مردوخ کردستانی، [بی‌تا]: ۱۱۳-۱۱۶)؛ این اتفاق قبلاً تنها یک‌بار و آن هم در دوره‌ی شاه سلیمان سابقه داشت. در سال ۱۱۲۱ ه.ق، شاه سلطان حسین بار دیگر فردی از خاندان اردلان را به‌عنوان حکمران کردستان معین کرد؛ این کار را تا حد زیادی باید ناشی از ضرورت مقابله با شورشیان ابدالی و غلزایی بدانیم که در این زمان به شکل یک تهدید جدی درآمده بودند. گمان می‌رود که شاه سلطان حسین امیدوار بود که با استفاده از اعتبار یک والی‌زاده‌ی اردلانی در منطقه‌ی خویش، به جمع‌آوری نیرو برای مقابله با افغان‌ها پردازد؛ زیرا عباسقلی خان اردلان مدت کوتاهی پس از انتصاب به امارت، با سپاه خود برای شرکت در جنگ با افغان‌ها احضار شد (قاضی، ۱۳۷۹: ۳۸).

با وجود تضعیف و استحاله‌ی امارت اردلان، منبعی مانند *تذکره‌الملوک* که در اواخر دوره‌ی صفویه به نگارش درآمده است، همچنان کردستان اردلان را در شمار والی‌نشین‌های چهارگانه‌ی صفوی ذکر می‌کند (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۵). البته به‌نظر می‌رسد این امر یادگار و انعکاسی از موقعیت اردلان‌ها در گذشته‌ی نه‌چندان دور بوده است؛ زیرا در این هنگام، بخش زیادی از امتیازات و اختیارات حکام اردلان از آن‌ها صلب شده بود. مواردی مانند دخالت مکرر دولت مرکزی در عزل و نصب‌ها و به‌ویژه انتصاب حکام غیراردلانی به حکومت کردستان، برخی از محققان را به این باور رسانده است که کردستان در دوره‌ی شاه سلطان حسین، از سطح یک والی‌نشین به یک بیگ‌لیگی‌نشین تنزل یافته بود (اردلان، ۱۳۸۷: ۵۸؛ زر بون، ۱۳۸۳: ۱۱۱ و ۱۲۳). شاید اگر واقعه‌ی سقوط اصفهان و فروپاشی حکومت صفویه (۱۱۳۵ ه.ق) پیش نیامده بود، ادامه‌ی روند روبه‌افزایش دخالت دولت مرکزی در امورات داخلی امارت اردلان و به‌ویژه انتصاب حاکمان غیربومی

که در زمان شاه سلطان حسین به طور بی سابقه‌ای افزایش یافته بود، به کنار زده شدن خاندان اردلان از حکومت کردستان منجر می‌شد.

۵. نتیجه گیری

امارت اردلان در دوره‌ی فترت پس از ایلخانان، در بخش‌هایی از کردستان با مرکزیت شهرزور تأسیس شد و با بهره‌گیری از خلاء قدرت و فراغ ناشی از فقدان یک حکومت مرکزی نیرومند، توانست به حیات و موجودیت خود ادامه دهد. با ظهور دولت صفوی در نخستین سال‌های قرن دهم ه.ق، برای نخستین بار پس از فروپاشی حکومت ایلخانان، یک دولت مقتدر و نیرومند به وجود آمد که بر سراسر خاک ایران تسلط داشت. از سوی دیگر، هم‌زمان با این تحولات، امپراتوری عثمانی نیز توسعه‌طلبی در مناطق کردنشین را آغاز کرده بود. این کار امارت اردلان را با جدی‌ترین چالشی روبه‌رو کرد که تا آن زمان برای حفظ قدرت خود با آن مواجه بود؛ زیرا از دو جهت تحت فشار این دو دولت بزرگ و قدرتمند قرار گرفت. با این وجود، رقابت و دشمنی امپراتوری‌های صفوی و عثمانی مجال مناسبی را در اختیار امرای اردلان قرار می‌داد. روشن است که هرگاه چنین رقابتی وجود نداشت و یا اردلان‌ها تنها با توسعه‌طلبی از طرف یکی از جانبین روبه‌رو بودند، قادر به مقاومت نبودند و به سرعت در قلمرو آن ادغام می‌شدند. رقابت صفوی - عثمانی فرصت جدیدی به امرای اردلان برای ادامه‌ی بقا و حفظ حکمرانی خود می‌داد. آنان باید با دست زدن به یک بازی ظریف و حساس، از تنش بین دو امپراتوری نهایت بهره‌برداری را می‌کردند. این بازی فاقد قواعد مشخص و گاه مستلزم درپیش گرفتن رفتارهایی متناقض بود؛ برای نمونه گاهی به این دولت و گاهی به آن دولت، گاهی به طرف قوی و گاهی از بیم تسلط طرف قوی به طرف ضعیف‌تر که حالت تدافعی گرفته بود، گرایش می‌یافتند. تاریخ امرای قدرتمند اردلان، از آغاز دوره‌ی صفویه تا هنگام برقراری صلح زهاب (۱۰۴۹ ه.ق)، نمایانگر شیوه‌های گوناگونی است که آنان به فراخور حال، برای ایجاد تعادل در روابط خود با دو امپراتوری به کار می‌بستند. به طور کلی، شیوه‌های یادشده در چارچوب یکی از گزینه‌های زیر قرار می‌گیرد:

۱. هنگام افزایش تهدید یکی از طرفین، برای موجودیت امارت به طرف دیگر متمایل می‌شدند (گرایش به طرف ضعیف‌تر).
۲. هنگام افزایش قدرت و وزنه‌ی یکی از دولت‌ها و عدم حضور مؤثر دیگری، جانب قدرت مسلط را می‌گرفتند (گرایش به طرف قوی‌تر).
۳. با جلب موافقت دولت مؤتلف، مناطقی از حوزه‌ی نفوذ سنتی خود را ضبط می‌کردند (تصرف توافقی).
۴. با استفاده از نیروی نظامی و دلگرمی به کمک و پشتیبانی دولت هم‌پیمان خود، قلمرو دولت دیگر را اشغال می‌کردند (تصرف با غلبه).
۵. هنگام اظهار اطاعت به یکی از دولت‌ها، همواره این امکان را داشتند که هنگام افزایش تهدید آن، به طرف دیگر معطوف شوند. البته دولت مرکزی نیز همواره از این احتمال آگاه بود و می‌کوشید تعادل روابط خود با امارت اردلان را حفظ کند.

تا زمانی که تنش و درگیری در روابط صفوی و عثمانی ادامه داشت، تمام گزینه‌های بالا نیز پیش روی امرای اردلان بود؛ اما در نیمه‌ی دوم حکومت صفوی و متعاقب امضای عهدنامه‌ی صلح زهاب (۱۰۴۹ ه.ق) که به برقراری آرامش طولانی در مرزهای دو امپراتوری منجر شد، دیگر چنین امکانی فراهم نبود. این امر تضعیف قدرت و تنزل جایگاه امارت اردلان را به دنبال داشت؛ تا جایی که در اواخر دوره‌ی صفویه، والی‌نشین اردلان به حد یک بیگلربیگی نشین تنزل یافت.

منابع

- اردلان، شیرین. (۱۳۸۷). **خاندان کرد اردلان در تلاقی امپراتوری‌های ایران و عثمانی**. ترجمه‌ی مرتضی اردلان. تهران: نشر تاریخ ایران.
- استرآبادی، سید حسن بن مرتضی حسینی. (۱۳۶۴). **از شیخ صفی تا شاه صفی از تاریخ سلطانی**. به کوشش دکتر احسان اشراقی. تهران: انتشارات علمی.

- اسکندر، سعد بشیر. (۲۰۰۸). **قیام النظام الامارتی فی کردستان و سقوط السلیمانیه: بنکه‌ی ژین**.
- حه‌مه‌د ئەمین، ئەحه‌مه‌د و دلشاد مه‌حموود عه‌بدو له‌ره‌حمان. (۲۰۱۱). **کارگیری په‌یمانانه‌ی زه‌هاو ۱۶۳۹ له‌ سه‌ر کوردستان**. هه‌ولیر: ده‌زگای موکریانی.
- ئەله‌حوسه‌ینی، عه‌لی نه‌قی. (۲۰۰۲). **میثرووی ۶۴۱ ساله‌ی فه‌رمانه‌ه‌وایی ئەرده‌لانیه‌کان**. وه‌رگیران له‌ فارسیه‌وه: ئاسوس هه‌ردی. سلیمانی: سه‌رده‌م.
- بدلیسی، شرفخان بن شمس‌الدین. (۱۸۶۰). **شرفنامه**. پطربورغ: دارالطباع آکادمیه ایمبراطوریه.
- ----- (۱۳۴۳). **شرفنامه**. با مقدمه و تعلیقات محمد عباسی. تهران: علمی.
- رُرن بورن، کلاوس میثائل. (۱۳۸۳). **نظام ایالات در دوره‌ی صفویه**. ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری. تهران: علمی و فرهنگی.
- ترکمان، اسکندر بیگ منشی. (۱۳۵۰). **تاریخ عالم آرای عباسی**. تهران: امیرکبیر.
- بیانی، خانابا. (۱۳۵۳). **تاریخ نظامی ایران (در دوره‌ی صفویه)**. تهران: ستاد بزرگ ارتشاران.
- خضری، احمدرضا، قائدان، اصغر و ستار آینه‌پور. (۲۰۱۲). «دور اماره اردلان فی الصراح الصفوی العثماني». **مجله العلوم الانسانیه الدولیه**. ش ۱۹.
- روملو، حسن. (۱۳۴۲). **احسن التواریخ**. تصحیح چارلس نارمن سیدن. تهران: کتابخانه‌ی شمس.
- رویمر، هانس روبرت. (۱۳۸۵). **ایران در راه عصر جدید (تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰)**. ترجمه‌ی آذر آهنچی. تهران: دانشگاه تهران.
- سنندجی، میرزا شکرالله (فخرالکتاب). (۱۳۶۶). **تحفه‌ی ناصری (در تاریخ و جغرافیای کردستان)**. تهران: امیرکبیر.
- سوانح‌نگار تفرشی، ابوالمفخر بن فضل‌الله الحسینی. (۱۳۸۸). **تاریخ شاه صفی**. تهران: میراث مکتوب.

- سیوری، راجر. (۱۳۸۷). *ایران عصر صفوی*. ترجمه‌ی کامبیز عزیزی. تهران: مرکز.
- قاضی، ملا محمد شریف. (۱۳۷۹). *زبده‌التواریخ سنندجی*. به کوشش محمد رئوف توکلی. سنندج: توکلی.
- قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسین. [بی‌تا]. *خلاصه‌التواریخ*. به تصحیح دکتر احسان اشراقی. ج ۱. [بی‌جا]: [بی‌نا].
- کجفاف، علی‌اکبر، میرجعفری، حسین و فریدون نوری. (۱۳۹۰). «بررسی روابط سیاسی والی‌نشین اردلان با حکومت صفویه». *پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان*. ش ۱ (پیاپی ۹).
- مردوخ کردستانی، محمد. [بی‌تا]. *تاریخ مردوخ (تاریخ کرد و کردستان)*. ج ۲. چ ۲. [بی‌جا]: [بی‌نا].
- مصنف، خسرو بن محمد بن منوچهر. (۲۵۳۶). *لب‌التواریخ*. تهران: کانون خانواده‌ی اردلان.
- منجم، ملاجلال‌الدین. (۱۳۶۶). *تاریخ عباسی (روزنامه‌ی ملاجلال)*. به کوشش سیف‌الله وحیدنیا. تهران: وحید.
- میرزا سمیعا. (۱۳۶۸). *تذکره‌الملوک*. به کوشش سید محمد دبیرسیاقی. با تعلیقات مینورسکی بر تذکره‌الملوک و ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا. تهران: امیرکبیر.
- نصیری، محمدابراهیم بن زین‌العابدین. (۱۳۷۳). *دستور شهریاران*. تصحیح محمدنادر نصیری مقدم. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- نوایی، عبدالحسین و عباسقلی غفاری. (۱۳۸۱). *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه*. تهران: سمت.
- واله اصفهانی، محمدیوسف. (۱۳۸۲). *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم*. تصحیح محمدرضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- وحید قزوینی، محمدطاهر. (۱۳۸۳). *تاریخ جهان‌آرای عباسی*. تصحیح سید سعید میرمحمد صادق. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.